

## در نقد " نظام مردم سالاری دینی " و نظرات آقایان سید محمد خاتمی و دکتر ابراهیم یزدی

مطالبی در باره " حقوق شهروندی " و " ارزشها " و " بار سیاسی " عناصر تشکیل دهنده " نظام دموکراسی "

(۳)

همانطور که اشاره رفت نمی توان از تحقق یک " نظام مردمسالار " در ایران صحبت بمیان آورد، ولی حاضر نبود به ارزشهایی همچون، قبول " اصل فردیت " ، قبول " حق تعیین سرنوشت " و حاکمیت مردم ، " جدائی مذهب از دولت " ، کثرت گرایی (پلورالیسم) سیاسی ، جامعه مدنی، طرد هرگونه " حکومت مکتبی و ایدئولوژیک " و " مخالفت با هر نوع قیمومیت، استبداد و دیکتاتوری " و محترم شمردن اندیشه و تفکر و آزادی بیان و قلم ... ، که در بوجود آوردن این " نظام " ، نقش اساسی و محوری دارند توجه نمود یا بدلالی نا روشن از بخشی از آن ارزش ها " صرف نظر کرد.

اقای دکتر ابراهیم یزدی در نوشته ای تحت عنوان " دموکراسی فرایندی اجتناب ناپذیر و رو به رشد در ایران و جهان " ، بدرستی نوشته اند که "دموکراسی ، به عنوان شیوه‌ای برای شکل‌گیری حکومت مشروع ، علیرغم کمبودها، نواقص و ایرادات اصولی که به آن وارد می‌باشد ، بهترین و تنها شیوه قابل قبول برای مدیریت جامعه می‌باشد." ایشان در آن نوشته متذکر شده اند که "منظور از «مشروعیت» نظام‌های سیاسی در جامعه شناسی معنای رایج «شرعی» بودن در فرهنگ اسلامی ، نیست. بلکه به معنای مقبولیت مردمی نظام‌های سیاسی می باشد." نظراتی که مورد تائید ما سوسیالیست های مصدقی نیز می باشد.

آقای دکتر یزدی در این نوشته مورد بحث به محتوی " تفکرات سیاسی سنتی " و نقشی که " کلیسا " در اعمال " قدرت سیاسی " بعهده داشته است اشاره کرده و متذکر شده اند که مردم در آن نظام سنتی ( نظام استبدادی قرون وسطائی ) ، " رعایای کلیسا و پادشاه " محسوب می شدند که " فاقد هرگونه حقوقی بودند ، اما در " عصر جدید " چون «حقوق طبیعی» برای انسان " به رسمیت شناخته شد " ، سبب شد تا " حق تعیین سرنوشت انسان به دست خود " و در نتیجه " حاکمیت مردم " ، عملی گردد.

اما ایشان در این نوشته توضیحی نداده و روشن نکرده اند که چه مسئله ای و یا چه معیاری در " تفکرات سیاسی سنتی ( استبدادی ) " حاکم بر آن جوامع تغییر

پیدا کرد که در اثر آن تغییر، وضع و موقعیت جدیدی را در جامعه سبب شد که در نتیجه آن، مردم دیگر "رعایای کلیسا و پادشاه" محسوب نمی شدند و کلیسا نیز متقابلاً دیگر نمی توانست بر محور این نظریه که "قدرت مطلق به خداوند و تفویض بخشی از آن به عیسی مسیح و تفویض آن از جانب مسیح به «نواب عام» خود، یعنی پاپ‌ها، و تفویض برخی از این قدرت از جانب پاپ‌ها به پادشاهان، تعریف می شده است." تاکید ورزد و مدعی شود که "قدرت سیاسی" همچون گذشته از آن اوست .

با توجه به این واقعیت، اگرچه "کلیسا" و "روحانیت مسیحی" قدرت سیاسی خود را در کشورهای مسیحی اروپا از دست دادند، ولی مردم آن جوامع همچون گذشته پایبند به عقاید مذهبی خود باقی ماندند و امروز همچون گذشته از "اروپای مسیحی" صحبت می شود.

"خلع قدرت سیاسی" از پاپ اعظم، مطران، اسقف و کشیش‌ها به هیچوجه باخاطر ستیز و دشمنی با "مذهب" نبوده است. اگر چه "روحانیت مسیحی" در آن زمان سعی فراوان مبذول داشت و کوشش کرد تا جلوی آن روند اجتماعی را سد کند و خواست "جدائی مذهب از دولت" که از سوی بخشی از مردم مطرح شده بود را بغلط، دشمنی با "مذهب" و "خدا" جلوه دهد.

عملکرد "روحانیت دولتی" در ایران و سخنان اخیر آقایان علی مشکینی، هاشمی رفسنجانی، جنتی در روز افتتاح مجلس خبرگان بیانگر این واقعیت تلخ است که "روحانیت دولتی" ایران برای حفظ "قدرت سیاسی" خود، همچون گذشته حاضر به دست زدن به هر عملی، می باشد.

آیت الله جنتی سخنگوی شورای نگهبان در جلسه مجلس خبرگان می گوید :  
"بنابراین خبرگان و دیگرانی که به این نظام پایبندند و به خون شهدا و امام بزرگوار، عقیده دارند، ناچارند از نظام دفاع کنند و قهراً دفاع از ولایت فقیه هم، جزو وظایف آنهاست."

آقای دکتر ابراهیم یزدی در نوشته مورد بحث نوشته اند که :  
"دموکراسی دینی و غیردینی ندارد. دموکراسی، دموکراسی است."

ما سوسیالیستهای مصدقی برعکس گفتار آقای دکتر ابراهیم یزدی بر این نظریه که نظام "دینی" نمی تواند "مردم سالار" و "دمکراتیک" باشد. نظام دموکراسی اصولاً "غیر دینی" است. اگر امکان تحقق "نظام مردمسالاری دینی" وجود می داشت، حتماً طرفداران "قدرت مطلقه کلیسای کاتولیک"، قبل از اینکه "قدرت سیاسی" را بکلی از دست دهند و مجبور شوند "حق حاکمیت مردم" را برسمیت بشناسند، سعی می کردند تحت عنوان "مردم سالاری دینی مسیحی" ، بخشی از آن "قدرت سیاسی" سابق را حفظ کنند! اگر به چگونگی روند

" سکولاریزاسیون " در جوامع اروپائی توجه شود ، به این واقعیت پی خواهیم برد که " روحانیون مسیحی " در مقابل هر نوع تغییری که " قدرت سیاسی " آنها را تضعیف می کرد ، بنام " خدا " و " دین " جو سازی می نمودند و مخالفت می کردند .

این سؤال در مقابل تمام عناصر و نیروهای سیاسی طرفدار " دموکراسی دینی " قرار دارد که چرا در جوامع اروپا ، " نظام مردمسالار دینی " نتوانست متحقق گردد ؟

نباید از خاطر بدور داشت که " روحانیت مسیحی " و " کلیسا " از همان مقطع تاریخی شروع " روشنگری " دست بمخالفت زدند و با تمام نیرو و امکاناتی که در اختیار داشتند در مقابل مخالفین قدرت استبدادی کلیسای کاتولیک - چه در دوران رنسانس ، چه در دوران رفرماسیون لوتری ، چه در دوران روشنگری و مبارزاتی که بر محور لائیسیتیه و سکولاریسم انجام گرفت و چه در دوران مبارزاتی که بخاطر برقراری نظام دموکراسی و مردم سالاری در جریان بود ... - ، قرار گرفتند و با تمام نیرو از " قدرت سیاسی " خود دفاع کردند .

" نظام دموکراسی " ، اصولاً " غیر دینی " است . در چنین " نظامی " ، " دین " نمی تواند بعنوان معیار تعیین کننده چارچوب و حدود " حقوق مردم " در نظام مردم سالار بکار گرفته شود و در این مورد نقشی مثبت ایفا کند . زیرا معیار " دین " با خود محدودیتهای زیادی برای بسیاری از مردم به همراه دارد . در حالیکه اگر " انسان " - و در این رابطه " حقوق طبیعی انسان " ، " حقوق شهروندی " و " حقوق بشر " - ، معیار قرار گیرد و عنصر تعیین کننده باشد ، در چنین حالتی است که ، همه انسان ها حقوقی برابر در مقابل قانون خواهند داشت .

آقای دکتر یزدی همچنین نوشته اند " در جامعه ای که ۹۷ درصد مردم آن مسلمان و مومن می باشند ، اعتقاد و باور مردمان در قانون اساسی تبلور پیدا خواهد کرد . " اما ایشان روشن نکرده اند که اولاً منظورشان از " اعتقاد و باور مردمان " چه می باشد و چه مسائل و عنصرهایی ، تحت این عنوان ، مد نظرشان هست که می باید در قانون اساسی " جامعه ای که ۹۷ درصد مردم آن مسلمان و مومن می باشند " ، تبلور یابند ؟ در حالیکه ارزش ها و بار سیاسی هر " نظام سیاسی " که خود را " نظام دموکراسی " می نامد ، برای تمام مردم جامعه - صرف نظر از اینکه مردم آن جامعه " بادین " و یا " بی دین " باشند و یا حتی " ۹۷ درصد آن مسلمان و مومن باشند " - ، حتماً باید برابر و یکسان باشد تا افرادی مانند آیت الله ناطق نوری ، آیت الله جنتی ، آیت الله محمد یزدی ، آیت الله علی مشکینی ، آیت الله علی اکبر هاشمی رفسنجانی ... همچون دوران قرون وسطی کلیسای کاتولیک برای خود حقوق ویژه طلب نکنند و نتوانند با کمک " حزب الله " ، لباس شخصی ها و نهادهای سرکوبگر ، قوه قضائیه و شورای نگهبان ... حقوق

مردم جامعه را پایمال کنند و با قوانینی مثل "نظارت استصوابی" ، "حاکمیت" خود را بر مردم ابدی جلوه دهند.

اگرچه پیدایش و چگونگی روند تکامل "نظام دموکراسی" در تمام جوامع یکسان نبوده است . ولی در هر جامعه ای که ، نظام دموکراسی حاکم شد ، معیار سنجش و تعیین چارچوب "حقوق" مردم ، محور قرار دادن "انسان" و توجه کامل به "حقوق طبیعی" بود. با گذشت زمان و با توجه به روند تکامل جامعه و روشنگری و مبارزات مردم و نیروهای سیاسی ، این "حقوق" بنام "حقوق شهروندی" تکامل یافت. من در قسمت اول این نوشته به رؤس بسیاری از این "حقوق" اشاره کردم و با توجه به آن "ارزش" ها و روابط حاکم بر "نظام دموکراسی" بر این نظرم که **نسبت درصد "دین" مردم - حتی ۹۷ درصد -** نمی تواند و نباید **کوچکترین نقشی** در این امر داشته باشد ، تا قانون اساسی "نظام دموکراسی" ، خصلت عمومی و جهانشمول خود را از دست دهد و جنبه "دینی" پیدا کند.

نظام دموکراسی بر پایه یکسری "ارزشهای عمومی و جهانشمول" تشکیل می شود و نه بر پایه معیار دینی و ایدئولوژیکی.

"مذهب" ، حتی بفرض اینکه مذهب "اکثریت مردم" باشد ، نمی تواند به بخشی از "ارزش" های قانون اساسی "نظام دموکراسی" تبدیل شود. آنهم نه بخاطر دشمنی با مذهب ، آنچنانکه "روحانیت" عاشق قدرت و ثروت و یا عده ای از عناصر و نیروهای دوم خردادی و ملی - مذهبی مدعی اند ، بلکه بدین خاطر که عنصر های تشکیل دهنده "مذهب" ، نمی توانند با "ارزشهای دموکراسی" هماهنگی و همسوئی داشته باشند.

چرا نباید از روند تکامل جوامع اروپائی درس گرفت؟

البته در نظام دموکراسی و مردم سالار احزاب و سازمانهای سیاسی می توانند طرفدار نظرات و عقاید مکتبی و ایدئولوژیک باشند و با احزاب و سازمانهای رقیب خود بمبارزه و رقابت بپردازند. هر زمان که نیروهای مذهبی و یا طرفداران نظام ایدئولوژیک، مورد تائید مردم قرار گرفتند و کاندیدهای آنان از سوی مردم انتخاب شدند، می توانند هیئت دولت را تشکیل دهند. ولی روابط و ارزشهای نظام مردم سالار ، بهیچوجه سازگاری و همسوئی با "باور و اعتقاد" مذهبی مردم جامعه را ندارد. برای حفظ ارزشهای نظام مردم سالار، "باور و اعتقادات مذهبی" نمی تواند به بخشی از قانون اساسی این نوع "نظام" تبدیل شوند .

آقای دکتر ابراهیم یزدی در مصاحبه ای با آقای حمید بهشتی (سایت اینترنتی ملی - مذهبی ها - ۲۸ مرداد ۱۳۸۲) در مقابل این سؤال که آیا اسرائیل تنها حکومت دموکراتیک در خاورمیانه است؟ اظهار می دارند که :

**" مبنای دموکراسی پذیرفتن حقوق طبیعی انسان است. پذیرفتن حقوق طبیعی انسان ، مبنای برابری شهروندان صرفنظر از جنسیت، نژاد، رنگ، مذهب و... در تعیین سرنوشت خود می باشد."**

محتوی این بخش از گفتار آقای دکتر ابراهیم یزدی همچنین مورد تائید ما سوسیالیستهای ایران هست . ولی روشن نیست چرا موقعی که سؤال در رابطه با "حکومت دموکراتیک" در اسرائیل به پیش آمد - کشوری که اکثریت ساکنین آن یهودی هستند - ، دکتر یزدی به " مذهب " بعنوان عنصری که در تعیین چارچوب و ارزش های "حقوق طبیعی" بهیچوجه نقشی نمی تواند داشته باشد ، اشاره می کند و همانطور که در بالا اشاره رفت بدرستی می گوید " پذیرفتن حقوق طبیعی انسان ، مبنای برابری شهروندان صرفنظر از جنسیت ، نژاد، رنگ، مذهب و... در تعیین سرنوشت خود می باشد." ، ولی در نوشته مورد بحث (" دموکراسی فرایندی اجتناب ناپذیر و رو به رشد در ایران و جهان ") ایشان فراموش کرده اند تا در چگونگی روند تبدیل " جامعه سنتی " (جامعه استبدادی) به " عصر جدید " ، با این صراحت و روشنی در رابطه با " حقوق طبیعی" و چگونگی نقش منفی " مذهب " در آن " حقوق " ، صحبت کند.

جامعه "مردم سالار" در هیچ حالتی نمی تواند با " نظام دین سالار" یکسان تلقی شود. "جامعه مردم سالار مسیحی" نتوانست بوجود آید، زیرا مردم اروپا خواستار " نظام مردم سالاری " بودند . جامعه " دین سالار اسلامی " زمانی می تواند به " نظام مردم سالار" تبدیل گردد ، که "دین از دولت " جدا شود، در چنین حالتی دیگر نمی توان از " نظام دینی" صحبت کرد.

اگر بنا باشد " دین " اکثریت مردم ، از جمله " ۹۷ در صد مردم ... مسلمان و مومن " در جامعه ای که " نظام دموکراسی " بر آن حاکم شده است ، نقش داشته باشد ، این نقش بهیچوجه نمی تواند در رابطه با دخالت " دین " در امور "دولت " باشد ، بلکه این نقش در رابطه با چگونگی اجرای مراسم مذهبی و فعالیت و کارکردهای اجتماعی و امور خیریه و همچنین تعیین روز های تعطیلی مذهبی ، مثلاً روز بعثت پیغمبر مسلمین حضرت محمد ، روز عید قربان، روز عید فطر و... می تواند مؤثر باشد . و یا اینکه من در اشتباه هستم؟

طرح " جدائی مذهب از دولت " ، بهیچوجه نمی تواند حذف مذهب از جامعه را هدف داشته باشد. چنین ادعائی بی خردانه است.

در رابطه با توضیحاتی که اشاره رفت ، همانطور که قاره اروپا را ، با وجود اینکه در برگیرنده نظامهای " لائیک و سکولار " می باشد ، " اروپای مسیحی"

می نامند، بدرستی می توان گفت، که جامعه ایران، یک جامعه اسلامی است، حتی اگر زمانی نظام سیاسی حاکم بر آن ، یک " نظام لائیک " باشد.

آقای دکتر یزدی در مصاحبه ای که با هفته نامه "گوناگون" (مرداد ۱۳۸۲) داشته است ، اگرچه حکومت استبداد دینی را کاملاً رد کرده است ، ولی روشن نیست که چرا بعنوان یک فرد طرفدار " نظام مردم سالاری " ، حاضر نشده اند " حکومت دینی" را بطور کلی در مغایرت با " نظام دموکراسی " تلقی کنند . در حقیقت ایشان در این مصاحبه، همچون بسیاری از نوشته های خود به خواننده چنین القاء می کنند که گویا بعضی از حکومت های " دینی " می توانند " مردم سالار " باشند.

دکتر یزدی بیان کرده اند که " نظام مردم سالاری بدون قانون اساسی معنا و مفهوم پیدا نمی کند " نظری که کاملاً صحیح هست . اما ایشان فراموش کرده اند متذکر شوند ، در جوامعیکه " نظام دیکتاتوری " نیز حاکم است ، همچنین " قانون اساسی " وجود دارد ، البته قانون اساسی با محتوی غیر دموکراتیک . فقط در " نظام استبدادی " هست که با " فرمان " ، " دستخط " و " حکم حکومتی " اداره امور رتق و فتق می شوند.

تفاوت بین " نظام دموکراسی " و " نظام دیکتاتوری " مربوط به محتوی اصول قانون اساسی می باشد. چگونگی نسبت حقوق شهروندی از سوئی و حدود اختیارات و حقوق نهادهای دولتی از سوی دیگر بیانگر این " تفاوت " هستند.

آقای دکتر یزدی در مصاحبه خود با هفته نامه " گوناگون " از حکومت استبدادی و حکومت دموکراسی صحبت کرده است. ایشان با توجه به این تقسیم بندی و با نقل یکسری نظرات و عقاید در باره " حکومت دینی " ، چنین جلوه داده اند که اگر " نظام دینی " ، " استبدادی " نباشد ، پس " مردم سالار " هست. نظری که نمی تواند مورد تائید ما باشد.

آقای دکتر یزدی اگر به محتوی قانون اساسی جمهوری اسلامی توجه می کرد حتماً به این نتیجه می رسید که با اجرای کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی همانطور که قبلاً نیز متذکر شدم ، امکان تحقق " نظام دموکراسی " ، تحت عنوان " **مردم سالاری دینی** " میسر نخواهد بود. همچنانکه با اجرای کامل آن " قانون " ، با " **نظام استبدادی دینی** " نیز روبرو خواهیم شد.

بسیاری از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی، از جمله اصل ۱۱۰ بیانگر این واقعیت است که قانون اساسی جمهوری اسلامی برای یک " **نظام دیکتاتوری** " تنظیم و تدوین شده است .

در رابطه با مسائلی که اشاره رفت ، این سؤال مطرح است که چرا بسیاری از فعالان سیاسی در گفتار و نوشتار خود در برخورد با " جمهوری اسلامی " ، واژه های " استبداد " و " دیکتاتوری " را یکسان و برابر فرض می کنند؟  
اگر آن بخش از عناصر و نیروهای دوم خردادی و ملی - مذهبی که وجود " قانون اساسی " و اجرای آن را مساوی با " دموکراسی " تلقی می کنند ، قبول کنند که " نظام استبدادی " و " نظام دیکتاتوری " دو مقوله سیاسی کاملاً متفاوت هستند ، در آن زمان " **نظام دیکتاتوری دینی** " که تفاوت ماهوی با " **نظام استبدادی دینی** " دارد ، را بنام " **نظام مردم سالار دینی** " نام گذاری نمی کردند .

دمکرات ها و آزادیخواهان باید با روشنگری و توضیح مسائل ، اجازه ندهند تا " روابط غیر دموکراتیک " موجود در قانون اساسی جمهوری اسلامی ، بصرف تاکید بر اجرای " قانون اساسی " بعنوان اصولی " دموکراتیک " تلقی شوند.

من در قسمت دوم این نوشته ، بطور صریح و واضح اشاره کردم که مبارزه آقای سید محمد خاتمی ، نیرو های معروف به جبهه دوم خرداد و نیرو های معروف به ملی - مذهبی از جمله آقای دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی ، در جهت اجرای کامل قانون اساسی و تحقق " حاکمیت قانون " در ایران ، مبارزه ایست در نهایت بخاطر جلوگیری از تحقق " نظام استبدادی " ، امری که مورد تائید و پشتیبانی ماسوسیالیست های ایران نیز هست .

**اما نباید اشتباه کرد و چنین فرض کرد که با تحقق کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی ، می توان " نظام مردم سالاری " بر ایران مستقر کرد .**  
تحقق نظام مردم سالاری در هر جامعه ای که مورد نظر باشد ، در گروی یکسری تغییرات سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی ... می باشد . استقرار نظام دموکراسی بدون " جدائی مذهب از دولت " ، بهیچوجه امکان پذیر نخواهد بود .

دکتر منصور بیات زاده

۲۰ شهریور ۱۳۸۲

[Socialistha@ois-iran.com](mailto:Socialistha@ois-iran.com)

[www.ois-iran.com](http://www.ois-iran.com)